

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Historical

تاریخی

موسوی
۲۵ جولای ۲۰۱۹

قسمت اول

مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲

به ادامه گذشته:

من نیز ضمن مطالعه سیاهنامه کردار این مزدور شوروی دیروز سخت متأثر شده، تعجب نمودم که این دیده در ا در مورد کدام افغانستان و کدام خدمات قلمفرسائی می کند؟

افغانستانی که در قلب آسیا موقعیت داشته، نه تنها موجودیت آن "زخم خون چکان" مقامات شوروی سابق را ساخته و عاملی گردیده با اهمیت، تا آخرین میخ بر تابوت گندیده و پوسیده آن زندان خلقها و ملیت ها کوبیده شود – در درازنای تاریخ هیچ متجاوززی بدون "زخم ناسور" از افغانستان به خون اندر بیرون نشده، امید یانکیها نیز این سهم خود را از میهن ما داشته باشند- و اکنون نیر به کشتارگاه و آزمایشگاه سلاحهای مخوف و ویرانگر جلاخان کاخ سفید، پنتاگون، بوکینگهم وسایر شرکاء مبدل واز تقریباً "۲۶" سال (سال نشر این رساله) بدین سو، دل سنگ سنگ آن سوراخ سوراخ و از آسمان آن جای باران آتش و خون باریده، خون انسان آن را هیچ نوع ارزشی نباشد، گاهی به نام شعله ئی، زمانی به نام اشرار و اکنون نیز "پیراهن عثمان" طالب، القاعده و تروریست با زیر پای کردن تمام پرنسیب ها و اساسات پذیرفته شده بین المللی کشتار بیدرغ خلق ما چنان در دستور کار قرار دارد که حتا سردمداران جنایت گستر کاخ سفید حاضر نیستند همان اشک تمساح زندان "ابو غریب" را بر آن ریخته و پاسخگوی جنایات شان در قبال جنایاتی که در افغانستان و در حق افغانها صورت پذیرفته مقابل اذهان جهانی باشند، کشتار بیدرغ و بمباردمان وحشیانه زندانی ها و اسرای جنگی طالب - زندانی، زندانیست طالب و امریکائی ندارد- در زندان قلعه جنگی ولایت بلخ به وسیله سربازان و هیلکوپترهای توپدار امریکائی در همسویی با جنایتکاران جبهه متحد شمال (فهمیم، دوستم ...) که از طریق تلویزیون انتشار یافت و تصاویر اجساد سوخته و جزغاله شده قربانیان آن بمبارد ها را در حالی که دستان شان از پشت بسته بود به نمایش گذاشت نه تنها، جنایت آشکار، نفرت انگیز و فراموش ناشدنی امپریالیزم جهانیست در دنیای به اصطلاح یک قطبی امروز، بلکه لکه ای ننگسیت بر وجدان جامعه بشری.

بشریت فقط زمانی می تواند خود را از این لکه ننگ برهاند که بدون هراس از قدرت اتمی امپریالیزم به سرکردگی "بوش و اداره اش" - زمان نوشتن رساله بوش بر کاخ سفید حکم می راند- آن را به مثابه جنایت جنگی و زیر پا کردن آگاهانه حقوق بشر محکوم و عاملان آن را به پای میز محاکماتی چون محکمه جنایتکاران جنگی جنگ عمومی دوم در نورنبرگ بکشاند- و یا کدام افغانستان دیگری نیز وجود دارد که من از آن اطلاع ندارم.

با وجود ایقان به نبودن افغانستان دیگری به غیر از میهن دربند، در خون خفته و ویران ما بر آن شدم تا جهت ایضاح این همه مغالطه و تناقض نخست به غور و تدقیق در باره نویسنده، شخصیت حزبی و کرکتر وی در کل و کرکتر حزبی افراد آن حزب پرداخته و در روشنائی آن شناخت تحلیل مطالب کتاب را رویدست گیرم. خوشبختانه این غور و تدقیق نتایج گهرباری داده من را بر آن داشت تا این دریافت ها را با دیگران نیز در میان گذارم باشد مطالعه آن اندکی درد ها و آلام خوانندگان سیاهنامه "جناب" صدر اعظم را تسکین دهد.

لازم به تذکر است که طی این مختصر نه قصد نقد کامل کتاب در میان است و نه هم زمان و امکانات آن مهیا. بلکه به غرض روشنگری هر چه بیشتر تلاش خواهم کرد تا با دید مادی تاریخی، مشقت واقع نگاران کلاش را که در زیر چتر "بیطرفی در تاریخ و صداقت تاریخی" خود را پنهان و اراجیف شان را جای تاریخ به خورد مردم می دهند، باز و نقاب تزویر از چهره های ناپاک شان بردارم. هرگاه این هدف روشنگرانه بر کس ویا کسانی خوش آیند نباشد امید بر من خشمگین نگردند چه در روشنگری وقایع و ثبت دقیق آن همانقدر خود را ملزم می دانم که در تحلیل و بررسی تاریخی آن و همانطوری که در دوام این مقال خواهیم دید **تاریخ بر هیچ کسی رحم ندارد**.

این روشنگری در کل شامل دو بخش می باشد: یکی افشای دروغهای نویسنده قبل از فاجعه ثور ۵۷ و دیگری افشاء و بررسی عملکرد "حدخا" بعد از تصرف قدرت دولتی.

قبل از هر آغازی لازم می دانم تذکر دهم که من اعتقاد ندارم تا با جنایتکاران و خائنان "حدخا" با "اسلحه انتقاد" بر خورد صورت گیرد، چه مناسبات میان مردم آزاده افغانستان و این میهن فروشان از همان آغازین روز تصرف قدرت دولتی بر "انتقاد اسلحه" بنا یافته، تمام احاد آن حزب به ویژه مقامات بلند پایه حزبی و دولتی چون "جناب" کشتمند و امثال وی که تخم نفاق، شقاق، بردگی اجنبی و جنایت کشتند باید در پیشگاه ملت افغان و خلقهای سراسر جهان به پاسخگوئی جنایات و خیانتهای عدیده ای شان کشانیده شده، کیفر اعمال ننگین خویش را متقبل گردند. این مختصر فقط به بخش اول که همانا افشای دروغهای قبل از فاجعه ثور است محدود شده، امید در کوتاه ترین مدت ممکن بخش دوم نیز تکمیل و در دسترس علاقه مندان قرار داده شود.

۲- فهم و برداشت برخی از نویسندگان ما از تاریخ:

از آنجائی که برداشت اکثر ما از تاریخ به همان تعریف کتاب صنف چهارم مکاتب ابتدائی "بیان گذشته، آینده گذشته..." ویا شاید اندکی از آن جلو تر - بیان مبارزه طبقاتی طبقات متخاصم در ادوار مختلف "محدود می گردد، هر مداح، مرزا بنویس و طومار نویسی به خود جرأت و حق می دهد تا تاریخ بنویسد بدون آن که بداند آنچه می نویسد تاریخ نه، بلکه تا "ریخ" است، که بوی گند از آن به مشام می رسد.

آخر در کجای دنیا رسم بوده که جهت صافکاری و "سیمگل" یک دیوار به عوض گلکار، قصاب را به کار گمارند و به منظور ساختن دروازه و کلکین به عوض نجار، چوب شکن را توظیف کنند- این که در روستا های افغانستان "دلاکها" همه کاره قریه بودند و از آشپزی مراسم فاتحه و عروسی، گوش خان و ملک تا ختنه و کشیدن دندان را خود

به عهده داشتند، باعث تحریک اشتیاق گروهی به همه کارگی شده باشد نباید فراموش کنند که آن "استادان" تا رسیدن به مقام "ختنه گری" می بایست "راه درازی" را پشت سر می گذاشتند.

خواننده گرامی،

تاریخ امروز به مثابه یکی از علوم پایه‌ی و اساسی که ظرفیت پیشگویی خود را به اثبات رسانیده، جای مشخصی در بین سایر علوم اجتماعی دارد که نمی توان "واقعہ نگاری" را با آن یکی دانست. (برخی ها وقایع گذشته را از زبان این و یا آن به ویژه پدر های بزرگوار در گور خفته‌ شان با آرایش و پیرایش های لازم، متناسب با سلیقه، ذهنیت و فهم امروز شان از قضایا می نگارند- امید با این تاریخ نگاری بر بار مسئولیت آن بیچارگان از دنیا بیخبر نیفزایند-)، نه هم "خاطره نویسی" با در نظر داشت انواع و جزئیات خاطره نویسی- از داشتن دفتر چه های روزانه تا پاسخدهی ده ها سال بعد به جواب سؤالهای یک پرسشگر-، ثبت ایام گذشته "کرونولوژی" و "تألیف" - مؤلفین محترمی که عادت کرده اند شاخه ای از هر جنگلی چیده مطابق ذوق و سلیقه شخصی، ضرورت زمان و حاکمیت عرضه و تقاضا به هزار زحمت آن مجموعه مطالب مأنوس و نا مأنوس را به هم "الفت" جبری داده بر آن اسم نوشته گذارند- که هریک ساحه ها و قلمرو های خاص خود را داشته به صورت عمده در خدمت تاریخ قرار دارند؛ یکی دانست.

با تکیه بر آنچه که تا به اینجا رسیدیم، هرگا خواسته باشیم تعریفی- جامع احباب و دافع اغیار- از تاریخ ارائه داریم باید نوشت:

مطالعه و بررسی عوامل و اضداد درونی و بیرونی یک پدیده را که در بستر زمان باعث تغییر، تحول، ارتقاء و یا نابودی آن پدیده می گردد، تاریخ گویند.

با در نظر داشت تعریف فوق از تاریخ، به جرأت می توان نوشت:

با آن که طی سالیان اخیر به تعداد زیادی کتاب نشر و به صورت عمده زیر عنوان تاریخ به فروش رسیده اند، با تأسف بیشتر آنها چیزی نبوده اند به غیر از تلاشی مذبوحانه به غرض ارضای "هوس اشتها" نویسندگان و یا بیان وقایع مشخص گذشته بدون ارتباط منطقی و تاریخی آن با مجموع عوامل و اضداد مؤثر و متأثر از آن و یا هم از برخیها، به صورت شرمگینانه تلاشی بوده در جهت تدوین یک کار نامه خانوادگی، که آنهم در حوزه "علم انساب" قرار داشته در خدمت تاریخ می باشد.

روی همین برداشت ناقص ما از تاریخ است که اولاً وقایع در افغانستان تاریخی نمی گردند و یا حداقل عده ای نمی خواهند آن را بخشی از تاریخ به شمار آرند. به طور مثال تا بخواهی زبان باز کنی که "سلطان محمد خان طلالی" هنگام تسلیم پشاور به "رنجیت سنگه" طلا گرفته بود، به سلطنت زدائی متهم می گردی، وقتی از جنایات "عبدالقدوس خان اعتمادالدوله" در حق خلق هزاره و سایر خلقهای افغانستان تذکری به عمل آید، اذهان به صورت عاجل تذکر تاریخی را ضدیت با "اعتمادی" ها می داند. وای از آن که خیانتهای "نواب زمان خان، خان شیرین خان چنداولی، ولی محمد خان لاتی و یا خیانتها و جنایتهای امیر عبدالرحمان"- قصاب در حق خلق افغان- یادی به عمل آید که هم رگهای گردن "محمد زائی" ها و هم مال "شیعه" های کابل بزرگ شده، اگر بتوانند با سنگ و چماق به حساب گوینده خواهند رسید.

حال اگر از آن گذشته های دور به دو سه دهه قبل برگردیم و بخواهیم بیروکراسی فاسد شاه بگوئیم و یا از "تره کی، امین، ببرک، نجیب، گلبدین، سیاف" و ... یاد آوری کنیم و ده بار هم سوگند بخوریم که به خدا، به پیامبر، به چهار یار کبار، به چهارده معصوم و به تمام مقدسات عالم و سرانجام به هرچه و هر کسی قبول دارید، منظور من از این

یادآوری نه به صورت مستقیم و نه هم غیر مستقیم و تلویحی اهانت به قوم دلیر پشتون نبوده و نیست، بلکه با این تذکر می خواهم دامن پاک قوم پشتون را از لوٹ این خائنن به قوم پشتون و سایر اقوام افغانستان پاک نمایم،

کجاست گوش شنوا.

به همین ترتیب هر گاه خواسته باشیم از خیانتها و جنایتهای قومندان "قادر، ربانی، مسعود، فهیم، اسماعیل خان" و دیگران یاد کنیم، همان اتهام منها از طرف دیگر بدرقه راهمان خواهد گردید. به همین سان وقتی خواسته باشیم خیانت ها و جنایتهای فراموش ناشدنی "سلطان علی کشتمند" و خانواده اش، "دوستم و مزاری" را تحریر داریم، متهم به هزاره ستیزی و ترک زدائی شده در صورت دستیابی به نویسنده به خیال خام خود، به ایفای نقش احفاد چنگیز و جلادان "عثمانی" کمر همت خواهند بست.

چرا چنین است و چرا مردمی که در سلامت عقل شان هیچ جای شکی وجود ندارد تشخیص و هویت قومی خود را مختص و محدود به خائنن آن قوم می کنند؟ و نا دانسته- آنهائی که آگاهانه بدین امر مبادرت می ورزند حساب شان جداست- یک قوم را شریک جنایتها و خیانتهای فردی معرفی می دارند؟

ادامه دارد